

فلسطین همیشه در اشغال

فلسطین از درون و بیرون

ساری ماکدیسی

ترجمه‌ی سپیده مهر جویا

سمیرا صادق ابدلی



انتشارات روایت فتح، ۶۵۲/۱۵۷

Makdisi, Saree

ماکدسی، ساری

فلسطین همیشه در اشغال: فلسطین از درون و بیرون / ساری ماکدسی:
ترجمه‌ی سپیده مهرجویا، سمیرا صادقی ابدالی: تهران: انتشارات روایت
فتح، چاپ اول: ۱۳۹۲، ۵۱۲ ص، مصور.

ISBN: 978-600-5182-90-3

۱۸۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

این کتاب از متن انگلیسی با عنوان زیر ترجمه شده است:

Palestine inside out: an everyday occupation, c 2008

۱. اعراب و اسرائیل -- مناقشات -- ۱۹۹۳ - ۲. دیوار اسرائیلی کرانه‌ی
غربی. ۳. اشغال نظامی -- کرانه‌ی غربی. ۴. اعراب فلسطین -- کرانه‌ی
غربی. ۵. اعراب فلسطین -- نوار غزه. ۶. اسرائیل -- سیاست و حکومت
-- ۱۹۹۳ م -- ۷. مهرجویا، سپیده، ۱۳۶۲، مترجم. ۸. صادقی ابدالی، سمیرا،
۱۳۶۳، مترجم.

۹۵۳-۴۴/۹۵۶

DS۱۱۹/۴۲۸۸

۱۳۹۱

۳-۸۶۲۸۵

کتابخانه‌ی ملی ایران



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فلسطین همیشه در اشغال

ساری ماکدیس

ترجمه‌ی سیده مهرجویا، سمیرا صادق ابدلی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲، شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

ویراستار: حسین افشار

مراجعه‌کننده: ایمان نوری نجفی، ناظر چاپ: حمید علی محمدی

لیتوگرافی: کوثر، چاپ: پایدار

شابک: ۹۰-۱۸۲-۵۱۸۲-۶۰۰-۹۷۸، قیمت: ۱۸۰۰۰۰ ریال

حقوق چاپ و نشر برای انتشارات روایت فتح محفوظ است. تلفن: ۸۸۰۹۷۲۸

فهرست

۱	مقدمه‌ی ناشر
۵	یادداشت نویسنده
۱۱	مقدمه
۳۱	برون فلسطین
۴۳	اشغال از منظر آمار و ارقام
۵۱	حوادث در یک هفته اشغالگری
۵۳	حوادث در حال وقوع
۸۴	ایستگاه‌های بازرسی
۹۵	اشغال از منظر آمار و ارقام
۱۰۰	حوادث یک هفته اشغالگری
۱۳۷	درون فلسطین
۱۴۷	تبعیض از منظر آمار و ارقام
۱۵۰	حوادث یک هفته اشغالگری
۱۵۹	اشغال از منظر آمار و ارقام

۱۶۲	حوادث یک هفته اشغالگری
۲۰۴	اشغالگری‌ها از منظر آمار و ارقام
۲۱۶	تبعیض از منظر آمار و ارقام

۲۱۹	از خارج به داخل
۲۲۵	اشغال از منظر آمار و ارقام
۲۳۲	حوادث دو هفته اشغالگری
۲۴۳	یک هفته گرسنگی
۲۸۰	اشغال از منظر آمار و ارقام
۲۹۵	معرفی فلسطین از داخل به دنیای خارج
۳۲۱	اشغال‌گری از منظر آمار و ارقام
۳۲۸	سلب مالکیت از منظر آمار و ارقام
۳۳۱	آمار در طول سلب مالکیت

۳۶۹	بخش آخر
۳۶۹	نابرابری از منظر آمار و ارقام

۴۱۷	نکاتی درباره‌ی منابع
۴۱۸	مقدمه
۴۲۲	خارج از فلسطین
۴۳۵	داخل
۴۴۶	خارج
۴۶۵	بخش آخر

۴۷۵	یادداشت‌هایی درباره‌ی آمار
۴۸۵	اعلام

مقدمه‌ی ناشر

وقایع مضطرب‌کننده‌ی سال‌های اخیر نشان داده‌اند که حقوق بین‌الملل تا چه اندازه ضعیف است. این مسئله به‌ویژه زمانی متجلی شد که اسرائیل بارها برای تیم‌های سازمان ملل که در پی تحقیق در مورد جنایات علیه بشریت در سرزمین‌های اشغالی بودند، مانع‌تراشی کرد؛ این امر نازکی ندارد. اسرائیل از سال ۱۹۴۸ که به قطعنامه‌ی ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل منتهی گردید، پیوسته به این امر مبادرت نموده است. مشکل اصلی در این زمینه، ناتوانی سازمان ملل در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی است. سازمان ملل و حقوق بین‌الملل بارها و بارها بر حق تعیین سرنوشت (تحقق یک کشور مستقل) و حق مقاومت مسلحانه‌ی فلسطینی‌ها (که به حق تعیین سرنوشت بستگی دارد) تأکید کرده‌اند. حق تعیین سرنوشت، یکی از قوانین اساسی حقوق بین‌الملل بوده و تحلیل آن، عنصری مهم در توجیه مقاومت مردم فلسطین در قبال اشغال‌گری اسرائیل است. فلسطینی‌ها بدون حق تعیین سرنوشت، هیچ چیزی نخواهند داشت.

بند ۱ منشور سازمان ملل بیان می‌کند که یکی از اهداف سازمان ملل، توسعه‌ی روابط دوستانه میان ملت‌ها بر اساس احترام به قانون، حقوق برابر، حق تعیین سرنوشت مردم و انجام اقدامات مناسب در جهت تقویت صلح جهانی است. حق تعیین سرنوشت، هم‌چنین در کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی نیز ذکر شده است. در بند ۱ آمده «همه‌ی مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. به موجب این حق، آن‌ها آزادانه وضعیت سیاسی خویش را تعیین کرده و آزادانه پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را پی‌گیری می‌کنند». در قطعنامه‌ی ۱۵۱۴ مجمع عمومی (XV)، در پاراگراف دوم بیانیه‌ی مربوط به اعطای استقلال به کشورهای مستعمره، بیان شده است که همه‌ی مردمانی که تحت سیاست استعماری قرار دارند، از این حق برخوردارند تا «آزادانه سرنوشت سیاسی خود را تعیین کرده و آزادانه پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش را پی‌گیری نمایند». همان‌گونه که در این متن نیز مشخص شد، تعیین سرنوشت در یک (کشور) مستعمره، معنی آشکاری دارد.

گردهم‌آیی سازمان‌های غیردولتی در کنفرانس جهانی ۲۰۰۱ علیه نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌ستیزی و تعصب در دوران آفریقای جنوبی - به این نتیجه رسید که فلسطینی‌ها تحت سیاست استعماری رژیم صهیونیستی قرار دارند. کنفرانس مذکور تصدیق کرد که مردم فلسطین، مردمی هستند که تحت اشغال نظامی، تبعیض‌آمیز و استعماری هستند و حق تعیین سرنوشت آن‌ها از جمله مهاجرت غیرقانونی یهودیان به اراضی اشغالی و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین - نقض می‌شود و سایر روش‌های نژادپرستی، حاکی از اپارتاید بودن اسرائیل و انجام جنایات نژادی علیه بشریت است. بنابراین در این گردهم‌آیی این مسئله تأیید و تصدیق شد که مردم فلسطین طبق حقوق بین‌الملل، حق دارند در مقابل چنین اشغالی، مقاومت کرده با هر وسیله‌ای که حقوق بین‌الملل اجازه می‌دهد - تا به حق اساسی خود که حق تعیین سرنوشت است، دست یابند و به نظام نژادپرست رژیم صهیونیستی خاتمه دهند.

نویسنده که خود یک فلسطینی است، با ارائه‌ی مستندات بی‌شمار در مورد نقض حقوق اولیه‌ی فلسطینی‌ها در سرزمین مادری خود، روایتی خواندنی از شرح حال روزانه‌ی مردم تحت سلطه و اشغال صهیونیست‌ها ارائه می‌نماید. لازم به ذکر است در سراسر مباحث، او تحت تأثیر گفتمان حاکم در غرب مبنی بر پذیرش اشغال سرزمین‌های موسوم به سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۴۸ به عنوان اسرائیل، مباحث را طرح می‌کند و فقط اراضی اشغال‌شده در سال ۱۹۶۷ را تحت اشغال صهیونیست‌ها می‌داند. حال آن‌که به واقع تمامی فلسطین طی یک فرایند برنامه‌ریزی‌شده توسط صهیونیست‌ها که نویسنده نیز در لابه‌لای مباحث خود به آن نیز اشاره می‌کند، به صورت تدریجی و با روش‌های مختلف غصب شده است. علی‌رغم مباحث ارزشمند نویسنده که به عنوان شاهد حضوری بسیاری از مسائل و مشکلات مردم سرزمین تحت اشغال را دیده، اما نقطه‌ضعف اصلی مباحث او همین عدم توجه به اشغال کامل سرزمین فلسطین و تضییع حقوق مردم فلسطین، چه در اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ و چه در اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ است؛ نکته‌ای که جوهره‌ی اصلی موضوع مقاومت در منطقه و حامیان آن است. پذیرش بخشی از اشغال در درون خود مفهوم سازش و پذیرش جنایات و ظلم را دارد و این با مفهوم مقاومت در تضاد است. مقاومت و ایستادگی انقلابیون و مبارزین مسلمان بوده و هست که مقابل ادامه‌ی این روند تدریجی اشغال ایستاده و این مسیر به پیروزی ختم خواهد شد.

بود که معنای آن چیست. فکر کردم که این واژه برای یک کشور اسم عجیب و غریبی است. متعجب بودم که چرا آن را «اشغالی» می‌نامند. کشورهای دیگر دارای اسامی بسیار ساده‌تری بودند: لبنان، سوریه، اردن. فلسطین اشغالی میان آن‌ها متمایز بود.

سال‌ها گذشت تا دوباره توانستم فلسطین را ببینم. وقتی با برادرم، اسامه در اوایل دهه‌ی نود برای دیدن جنوب لبنان که در آن زمان توسط اسرائیل اشغال شده بود، رفته بودم، آن‌جا را دیدم. مهیج‌ترین بخش از سفر ما رانندگی در حومه‌ی زیبای جنوب لبنان بود. همین‌طور که از پیچ و خم‌های تپه‌ها و دره‌ها عبور می‌کردیم، خیلی زود خود را در مرز اسرائیل یافتیم.

ما روی نقطه‌ای ایستادیم که اراضی مرتفع آن متعلق به لبنان بود. در حالی که کنار یک جاده‌ی خراب و پر دست‌انداز در یکی از روستاهای ویران‌شده‌ی لبنان ایستاده بودیم، به سرتاسر مرز و قسمت‌های پایین آن نگاه می‌کردیم؛ این منظره بسیار شبیه به سوئیس و هلند بود. خانه‌های منظم و مرتب، زمین‌های زراعی مربع‌شکل زیر کشت و حوضچه‌های آب اگرچه نتوانستیم کسی را ببینیم. این‌جا دنیایی متفاوت از دنیای سراسر جنگی بود که ما در آن زندگی می‌کردیم. به پایین چشم دوختیم و یادمان آمد که با خود فکر کردیم «پس آن‌جا اسرائیل است». اسرائیل در ذهنم، آن‌قدر ناملموس بود که دیدن آن برایم عجیب بود.

چند ثانیه بعد از این‌که در ذهنم نقش بست «پس آن‌جا اسرائیل است»، ناگهان این فکر من را به خود آورد که «آن‌جا فلسطین هم هست». و در واقع، آن‌جا فلسطین اشغالی روزهای دوران مدرسه‌ی من بود. با خود فکر کردم «علت اصلی این همه جنگ، این سرزمین است؛ این‌جا فلسطین است. به آن نگاه کن».

از آن به بعد، بارها به فلسطین رفته‌ام. تاریخ آن را مطالعه کرده‌ام. با وقایع اخیر و کنونی آن آشنا شده‌ام و به شناخت درستی از مردم آن دست یافته‌ام و دریافتم که چرا نوشتن و صحبت علنی درباره‌ی آن‌ها جرأت می‌خواهد. با وجود این، من با نوشتن درباره‌ی فلسطین امرار معاش نمی‌کنم. من ادبیات انگلیسی تدریس

می‌کنم و بیش‌تر وقتم در زمینه‌هایی مانند تدریس، خواندن یا نوشتن درباره‌ی شاعران و رمان‌نویسان قرن هجدهم و نوزدهم هجری سپری می‌شود. بیش‌تر پژوهش‌های من در ارتباط با نقش زبان و سیاست، مثلاً بر کشف راه‌هایی متمرکز است که به وسیله‌ی آن‌ها شاعران رمانتیک‌نویس انگلیسی مانند ویلیام وردزورث^۱ و ویلیام بلیک^۲ تحولات انقلابی دوران خود را در آثار ادبی مثل پیش‌درآمد^۳ یا مجموعه ترانه‌های معصومیت و تجربه^۴ به بهترین نحو به مخاطب انتقال می‌دهند. من به‌ویژه به کشف راه‌هایی علاقه‌مند شدم که با آن بتوان از زبان برای بیان، تحت فشار قرار دادن، یا تغییر درک رویدادهای سیاسی و تاریخی استفاده کرد.

علاقه‌ام به پژوهش، کمک زیادی به من در خواندن و نوشتن درباره‌ی مناقشه‌ی فلسطین و اسرائیل کرد، که در آن اثر متقابل زبان و سیاست از اهمیت ویژه و تقریباً منحصر به فردی برخوردار است. این که آیا حائلی که اسرائیل در کرانه‌ی باختری رود اردن ساخته، «دیوار» اطلاق می‌شود یا «حصار»، آیا محوطه‌های خانه‌سازی اسرائیل در مناطق اشغالی به‌عنوان «محل» استنباط می‌شود یا «شهرک» یا «مستعمره»، آیا شخصیت‌ها یا جنبش‌های مختلف، «میان‌رو» یا «افراط‌گرا» تلقی می‌شوند، آیا خشونت‌ی که علیه غیرنظامیان رهبری می‌شود «تروریسم» قلمداد می‌شود یا «آسیب‌های جنبی»، تمام این تفاوت‌ها، زبان‌شناسی و سیاسی است. انتخاب واژگان ساده، بیانگر و مهم‌تر از همه، مولد آثار سیاسی است. زبان و سیاست در مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطین تفکیک‌ناپذیرند و بدون توجه به روش‌های استفاده از زبان، درک رویدادها غیرممکن است.

علاقه‌ی من به فلسطین نه‌تنها از منظر زبان‌شناسی، بلکه پژوهشی نیز است. من نسبت به آرمان و تجربه‌ی فلسطینی‌ها احساسات زیادی دارم، اما احساساتم با

1. William Wordsworth

2. William Blake

3. The Prelude

4. Songs of Innocence and of Experience

حس تعلق داشتن به مردم برانگیخته نمی‌شود، چون حس تعلق من به هر گروه یا مردمی همواره پیچیده بوده است. مادر من یک فلسطینی است، اما پدرم لبنانی است. من در واشینگتن متولد شدم. پس من علاوه بر این که لبنانی و فلسطینی هستم، یک آمریکایی نیز هستم. من نخستین سال‌های زندگی‌م را تا پیش از مهاجرت خانوادهم به لبنان، در آمریکا گذراندم، پس به عنوان یک انگلیسی زبان اصیل وارد دنیای عرب زبان شدم. من در یک خانواده‌ی مسیحی بزرگ شدم، اما بیش‌تر همسایگان ما مسلمانان بیروتی بودند. سال آخر دبیرستان به مثابه‌ی یک آدم دل‌خسته از جنگ بیروت به آمریکا بازگشتم. به دانشگاه رفتم، از دانشگاه‌های آمریکایی فارغ‌التحصیل شدم. در آمریکا تدریس کرده‌ام و در دانشگاه‌های اقصا نقاط جهان سخنرانی و کنفرانس داشته‌ام. خلاصه مدت‌ها است که عادت کرده‌ام بیگانه‌ای باشم که با مردم هر کشور یا گروهی مثل یک هم‌وطن احساس راحتی داشته باشم.

جنگ طولانی و وحشتناک لبنان که من در جریان آن بزرگ شدم، به من آموخت که برای شناخت هر گروهی به دید شک و تردید نگاه کنم. من نیز مانند دیگران، تجربیات مختلفی داشته‌ام، به عنوان یک لبنانی که زیر آماج گلوله‌های لبنانی‌ها قرار گرفته، یک فلسطینی که توسط فلسطینی‌ها گلوله‌باران شده، یک عرب که زیر توپ و تفنگ عرب‌ها قرار گرفته و یک آمریکایی که در زیر بمباران سلاح‌های ساخت آمریکا حضور داشته است. تجربه‌ی من از جنگ، ناسیونالیسم را به من فهماند و من را متوجه درستی این تفکر دکتر جانسون کرد که «میهن‌پرستی، آخرین پناهگاه و گریزگاه یک آواره است.» اما نکته‌ی اصلی که از جنگ آموختم، این بود که جنگ غیرمنصفانه است. فرقی ندارد که چه کسی داشته را می‌کشد؛ همان‌طور که پدر و مادرم به من یاد داده‌اند، مخالفت با ظلم و بی‌عدالتی، دینی بر گردن ما است.

آن‌چه من را به سمت فلسطین می‌کشاند، نه ناسیونالیسم است و نه میهن‌پرستی، بلکه احساس من نسبت به عدالت است و امتناع از سکوت در برابر بی‌عدالتی.

بی‌میلی به این‌که تنها به زندگی خود پردازم و از مزایای شایسته‌ای که به‌عنوان یک استاد از آن برخوردارم، بهره‌برم و آنچه را که وردزورث روزی «موسیقی آرام و غم‌انگیز انسانیت» می‌نامید را از سر بیرون کنم.

www.ketab.ir

مقدمه

یک روز صبح در اوایل سپتامبر ۲۰۰۶، اسرائیل از طریق نیروهای خودگردان فلسطینی به یک تاجر فلسطینی به نام سام باهور^۱ ابلاغ کرد که ظرف یک ماه باید خانواده، وطن و کار موفقیت‌آمیزی که به راه‌انداخته بود و علیه تمام نابرابری‌های اعمال‌شده از سوی زندگی تحت اشغال نظامی ایستادگی کرده بود را ترک کند. او زندگی خوبی با همسر و دو دخترش در شهری به نام البیره^۲ در کرانه‌ی باختری رود اردن داشت. همچنین به او گفته شد که برای بازگشت، خود را به زحمت نیندازد، چون جلوی او را خواهند گرفت. این ابلاغیه توسط یکی از نیروهای خودگردان فلسطینی به وی اعلام شد که از کارمندان غیرنظامی بود. او این دستور را از تشکیلات دولتی اسرائیل در شهرک یهودی‌نشین بیت‌ال^۳ که اداره‌کننده‌ی نیروهای اشغالی کرانه‌ی باختری است، دریافت کرده بود. در حالی که سام با آن‌چه به او ابلاغ شده بود دست و پنجه نرم می‌کرد، نمی‌توانست آرام

1. Sam Bahour

2. Al-Birch

3. Beit El

بگیرد. چون به این فکر می‌کرد که سرباز اسرائیلی که دستور ترک وطن او را امضا کرده بود، پشت میز دفتری نشسته بود که زمینش از خانواده‌های فلسطینی در البیره مصادره شده بود. یکی از این خانواده‌ها، خانواده‌ی خود سام بود. سام در اوهایو متولد شد. او مانند هر فلسطینی دیگر متولد خارج از فلسطین، نمی‌تواند به میل خود، به سرزمینش بازگردد. حتا برای بازگشت به کرانه‌ی باختری هم که مانند نوار غزه و قدس شرقی، بخشی از اسرائیل نیست (هر سه منطقه از مناطق فلسطینی هستند که در جنگ سال ۱۹۶۷ به دست اسرائیلی‌ها افتاد و از آن به بعد تحت اختیار آن‌ها بوده است)، باید از اسرائیل کسب اجازه کند. او خود مسئول و مقصر این کسب اجازه بود، چون در اوایل دوره‌ی خوش‌بینی در نخستین روزهای پیمان موقت صلح اسلو، مانند هزاران فلسطینی دیگر تصمیم گرفت زندگی مرفه خود در حومه‌ی آمریکا را ترک کند و به سرزمین آبا و اجدادیش بازگردد. فلسطینی‌هایی مانند سام، با آوردن تحصیلات، پایندی‌ها، ثروت و فراست‌کاری خود به وطن امیدوار بودند که به پیدایش یک دولت ماندگار فلسطینی در کنار اسرائیل کمک کنند. اما تنها راه به داخل یا خارج البیره، مرزهای تحت کنترل اسرائیل است و ورود به آن مستلزم تأیید اسرائیل است.

عبیر، همسر سام، در کرانه‌ی باختری رود اردن متولد شد و نام او در فهرست جمعیت رسمی آن منطقه به ثبت رسید، بنابراین این روح واجد شرایط تقاضا برای وحدت‌بخشی خانواده^۱ بودند که در صورت تأیید، به سام این حق را می‌داد تا به صورت دائمی با عبیر در البیره اقامت داشته باشد. اما علی‌رغم این که سام و عبیر به دنبال کسب اجازه برای زندگی در سرزمین فلسطین بودند، تقاضای آن‌ها باید مراحل قانونی خود را طی می‌کرد و به تأیید اسرائیل می‌رسید. با وجودی که اسماً بخش‌هایی از کرانه‌ی باختری به دولت فلسطین برگردانده شده بود، اما همچنان روی ثبت جمعیت آن (و نیز مرزها، آب، حریم هوایی، مالیات‌بندی و

دیگر چیزهای مهم و حیاتی) و در نتیجه روی حق اجازهای صدور کارت‌های شناسایی فلسطینیان که کلید زندگی در مناطق اشغالی بود، کنترل شدید اعمال می‌شد.

تقاضای سام و عبیر برای وحدت‌بخشی خانواده، از سال ۱۹۹۴ به حال تعلیق مانده است. در حال حاضر، سام مانند هزاران فلسطینی دیگر دارای پاسپورت خارجی، با ویزای موقتی است. او باید با ترک اسرائیل و ورود مجدد با پاسپورت آمریکایی، آن را هر سه ماه یک بار و گاهی کم‌تر تمدید کند. این جزو مقررات اسرائیل است که بر اساس آن، اگر تقاضا برای وحدت‌بخشی خانواده تأیید شود، تنها شخصی که در مناطق اشغالی حضور فیزیکی دارد را می‌توان به فهرست جمعیت افزود و در نهایت به او کارت شناسایی داد. تنها راه حضور فیزیکی داشتن، ورود به آن منطقه با یک مجوز موقت، ترک منطقه هنگام انقضای آن و ورود مجدد با یک ویزای جدید است. این روند و تمام آمد و شدهای در پی آن، همیشه دردسر بود که نمی‌توان آن را دردسر مالی اطلاق کرد و حداقل سام و عبیر توانستند به این طریق در آنجا مستقر شوند و تشکیل خانواده دهند و در عین حال، سام توانست در آنجا سه شرکت راه‌اندازی کند. یکی از این شرکت‌ها به نام پال تل^۱، نقش مهمی در بخش اخبارات ایفا کرد و در حال حاضر، بزرگ‌ترین کارفرمای بخش خصوصی در کرانه‌ی باختری است. دو دختر آنها، آرین و نادین، تمام زندگی خود را در البیره گذرانده‌اند. بنابراین به مدت سیزده سال، سام باید هر سه ماه یک بار، یا تقاضای تمدید ویزا می‌کرد یا باید به سادگی کشور را ترک می‌کرد و با یک ویزای جدید بازمی‌گشت. پس از آن، در تابستان سال ۲۰۰۶، سام مثل همیشه کشور را ترک کرد و بازگشت. اگرچه این بار در مرز به او ویزای یک‌ماهه داده شد. نزدیک به آخر ماه، او از طریق نیروهای خودگردان فلسطینی از مقامات اداری اسرائیل در بیت‌ایل درخواست ویزای سه‌ماهه‌ی معمول کرد، اما به او تنها یک ویزای یک‌ماهه در پاسپورت

آمریکاییش داده شد که در آن به دست خط‌های عربی، عبری و انگلیسی عبارت «آخرین مجوز» چندین بار نوشته شده بود. به این معنا که دیگر برای تمدید آن خود را اذیت نکن، هیچ اجازه‌ی تمدیدی به تو داده نمی‌شود. سام شروع به جر و بحث کرد. شکایت کرد و اقامه‌ی دعوا کرد. در نهایت، بعد از چند هفته تلاش بسیار، او توانست با گرفتن یک امریه‌ی موقت از یک سازمان بین‌المللی، یک مجوز سه‌ماهه دریافت کند (البته بعد از آن که مجبور به ترک کشور شد تا ویزای جدید خود را از سفارت اسرائیل در اردن بگیرد). این مجوز به خانواده‌ی سام این امکان را داد تا حداقل برای چند هفته‌ی دیگر در کنار هم باشند، اما او باید دو ماه دیگر این روند را باز از سر گیرد.

وضعیت سام، به هیچ وجه منحصر به فرد نیست. او به‌عنوان یک فلسطینی آمریکایی دیگر که مدیر ارشد بزرگ‌ترین صندوق سرمایه‌گذاری در کرانه‌ی باختری بود و شخصاً حدود سیصد میلیون دلار در مناطق اشغالی سرمایه‌گذاری کرده است، به‌تازگی در ژوئیه ۲۰۰۶ توانست مجوز جدید دریافت کند. در مورد فیلیپ موریس^۱ مسئول توزیع مواد غذایی پروکتر و گمبل^۲، نیز وضعیت به همین شکل بود. به زاهی خوری^۳، کسی که دلوای امتیاز کوکاکولا در کرانه‌ی باختری است، یک ویزای یک‌هفته‌ای داده شد و او نیز باید برای تمدید ویزایش تلاش می‌کرد. و این‌ها از معدود افراد خوش‌شانس اعضای تحصیل‌کرده‌ی طبقه‌ی متوسط اجتماع یا کاسبان و تاجران بانفوذی هستند که افراد رابط خوبی برای انجام این امور دارند: بیش‌تر فلسطینی‌ها چنین رابط‌هایی ندارند. برای مثال، آمال الامله^۴ سال‌ها است که نتوانسته بچه‌های خود را ببیند. کوچک‌ترین فرزند او، ارواد، فقط ده ماه داشت که آمال برای دیدار از پدر بیمارش در اردن، از رود اردن عبور کرد. هنگامی که او سعی کرد تا به کرانه‌ی باختری بازگردد،

-
1. Philip Morris
 2. Procter & Gamble
 3. Zahi Khouri
 4. Amal al-Amleh
 5. Arwa

سربازان اسرائیلی در پل النبی^۱ تقاضای او را برای صدور مجوز موقت برای پیوستن مجدد وی به شوهر و فرزندانش رد کردند. علی‌رغم این‌که آمال یک فلسطینی است، او متولد اردن است و محمد اصالتاً متعلق به کرانه‌ی باختری است. همچنین آن‌ها منتظر تأیید تقاضای وحدت‌بخشی خانواده بودند. در حال حاضر، آمال تنها از طریق تلفن می‌تواند با بچه‌هایش صحبت کند. او نمی‌تواند بازگردد و محمد هم نه می‌تواند به بچه‌ها، پدر و مادر و همسرش در اردن به‌خوبی رسیدگی کند و نه می‌تواند از کارش مرخصی بگیرد تا بچه‌ها را برای دیدن مادرشان به اردن ببرد. با وجودی که آمال تنها چند مایل از بچه‌ها فاصله دارد، اما آن‌ها بدون او بزرگ می‌شوند.

از ورود صدها فلسطینی هم که مثل همیشه با ویزای سه‌ماهه‌شان کشور را ترک کرده‌اند، جلوگیری می‌شود. بر اساس قوانین سازمان حقوق بشر اسرائیل، بت‌سلم^۲، ۱۲۰۰۰۰ تقاضای فلسطینی از سال ۲۰۰۰ برای وحدت‌بخشی خانواده به حال تعلیق مانده است. در سرتاسر کرانه‌ی باختری هزاران خانواده‌ی فلسطینی با همین معضل مواجه‌اند. هنگامی که ویزای آن‌ها به پایان می‌رسد باید انتخاب کنند که یا زندگی، خانه، خانواده، کار، روستای آبا و اجدادی و اجتماعی خود را ترک کنند که با وجود سال‌ها جنگ، اشغال، حکومت نظامی و محاصره، برای کمک به آن تلاش بسیار کرده‌اند یا تقسیم شوند و آن دسته از اعضای خانواده که اصالت فلسطینی دارند در آن‌جا بمانند و افرادی که در کشورهای خارجی متولد شده‌اند، زندگی خود را با آینده‌ای نامعلوم ترک کنند. بر اساس ماده‌ی ۱۶ بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر سازمان ملل «زنان و مردان بالغ بدون هیچ محدودیتی اعم از نژاد، ملیت یا مذهب، حق ازدواج و تشکیل خانواده دارند و این خانواده، واحد گروهی اصلی و متعارف جامعه است و مشمول حمایت از سوی دولت و اجتماع است.» اما بر اساس گزارش‌های اخیر قوانین سازمان

1. Allenby Bridge

2. Israeli Human Rights Organization, B'Tselem.

حقوق بشر اسرائیل، نتیجه‌ی سیاست‌گذاری‌های جدید اسرائیل، «تفکیک اجباری واحد خانواده» است. همچنین بیانیه‌ی حقوق بشر (ماده‌ی ۱۳) عنوان می‌کند که «هیچ کس مشمول بازداشت، حبس یا تبعید مستبدانه نمی‌شود و همه این حق را دارند که هر کشوری را از جمله زادگاه خودشان را ترک کنند و به آن بازگردند». در اواخر دسامبر ۲۰۰۶، دولت اسرائیل که در خصوص ویزای موقت با فشارهای بین‌المللی زیادی مواجه شد تا راهکار جدیدش نسبت به زندگی فلسطینی‌ها در کرانه‌ی باختری را تغییر دهد، نر می به خرج داد و دستورات جدیدی به فرماندهان نظامی خود صادر کرد. تمدید ویزا بار دیگر تحت همان شرایط قبلی امکان‌پذیر شد. وزارت دفاع اسرائیل اعلام کرد که «مهر آخرین مجوز کنار گذاشته شود. افرادی که این مهر را در پاسپورتشان دارند می‌توانند فلسطین را ترک کنند و از بازگشت‌شان جلوگیری نخواهد شد». طبق گزارش بانک جهانی از اقتصاد فلسطین در ماه می «فلسطینی‌ها بر اساس دستورات جدید اسرائیل می‌توانند ویزای بازدید از خانواده‌ی خود را یک بار در سال و حداکثر تا ۲۷ ماه تمدید کنند که طی این دوره شخص بازدیدکننده باید یک کارت شناسایی غزه یا کرانه‌ی باختری دریافت نماید و بدون آن هیچ مجوز قانونی برای اقامت نخواهد داشت. در این بین، شک و شبهه‌های زیادی باقی می‌ماند که آیا به شخصی که حتا دارای ویزای بازدید معتبر هست هم اجازه‌ی ورود داده می‌شود یا خیر». از آن‌جا که اسرائیل این قدرت را دارد که تقاضاهای مربوط به وحدت‌بخشی خانواده‌ها را رد کند (یا آن‌ها را بر اساس آنچه دولت اسرائیل «یک ماده‌ی سخاوتمندانه‌ی ویژه» می‌داند، تأیید کند)، چون تنها لیست جمعیت را بر اساس کارت‌های شناسایی که در کرانه‌ی باختری و غزه صادر می‌شود، کنترل می‌کند، تنها اسرائیل می‌تواند وضعیت استقرار این افراد و خانواده‌ها را در پایان ۲۷ ماه تعیین نماید. بر اساس مطالعه‌ای از سوی بانک جهانی حدود ۱۷ درصد از خانواده‌های کرانه‌ی باختری تحت تأثیر سیاست‌های اسرائیل در وحدت‌بخشی خانواده هستند.

سربازان، فرماندهان و صاحب‌منصبان اسرائیل که از صدور ویزا یا تمدید آن برای فلسطینیان دارای پاسپورت خارجی امتناع می‌کردند، شخصاً در برابر خانواده‌هایی که آن‌ها را تا مرز فروپاشی کشاندند، چیزی برای گفتن نداشتند. آن‌ها فقط کارشان را انجام می‌دادند و سیاستی را اعمال می‌کردند که مافوق‌های ارشدشان در نظام و در نهایت، سلسله دستورات سیاسی به آن‌ها ابلاغ کرده بودند.

با وجود این‌که مناقشه میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها معمولاً هنگام اعمال خشونت‌های فیزیکی گسترده، از سوی رسانه‌های بین‌المللی پوشش داده می‌شود، چنین خشونت‌هایی هنوز هم استثنا هستند نه یک قانون، به‌ویژه در شهرهایی مثل البیره، رام‌الله و بیت‌لحم که محله‌هایی در اطراف قسمت شرقی قدس فلسطینیان هستند. بیش‌تر برخوردها و درگیری‌های روزانه میان اسرائیل و فلسطینی‌ها در مناطقی اتفاق می‌افتد که سیاست‌گذاری اسرائیل علیه وجود فلسطینی‌ها می‌شود؛ جایی که یک بینش سیاسی که زبان فنی و بی‌طرفانه در عملکردهای اداری و قوانین دیوان‌سالاری فرض می‌شود، در دفتر و ادارات دولتی در مورد بستن جاده‌ها و ایستگاه‌های بازرسی و در تصمیم‌گیری برای تقاضاهای ویزا، مجوز اقامت، تابعیت، مدارک هویتی و اقامتی و البته مهر ویزا اجرا می‌شود.

درگیری‌هایی مثل درگیری غیرمستقیم میان سام باهور با سرباز و رؤسای بیت‌ایل، چندان خارق‌العاده نیستند، چون این درگیری‌ها به‌صورت فردی و شخصی اتفاق می‌افتند و در سکوت و خفا به پایان می‌رسند، اما از آن‌جا که این درگیری‌ها چارچوب و ساختار اصلی هستند که اشغال نظامی اسرائیل از آن نشأت می‌گیرد، آن‌ها خشونت‌های خود را روزبه‌روز نسبت به افراد علنی‌تر می‌کنند. چنین خشونت‌هایی همیشه به شکل درگیری‌هایی در مقیاس وسیع فرض نمی‌شوند. اغلب مسئله‌ی ادعای اسرائیل نسبت به گرفتن این سرزمین و در صورت امکان، پاک‌سازی آن از وجود فلسطینی‌ها، در سلسله‌رویدادهای بی‌فرجام کوتاه، پنهانی و تا حدی ملالت‌آور اتفاق می‌افتد که همگی پیش‌زمینه‌ی اشغال هستند و تنها

زمانی اهمیت واقعی آن آشکار می‌شود که مورد ارزیابی‌های همه‌جانبه قرار بگیرد. بر اساس قوانین عفو بین‌الملل^۱، حدود پنج‌هزار حکم نظامی اسرائیلی وجود دارد که زندگی فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی را تحت کنترل خود درآورده‌اند. در بسیاری از مواقع، یک فلسطینی بدون کسب مجوز لازم از مقامات اسرائیلی نمی‌تواند کار کند، به سفر رود، تحصیل کند، محصولات کشاورزی پرورش دهد، کالا حمل و نقل کند، برای به دست آوردن آب حفاری کند، تجاری را شروع کند، خدمات درمانی دریافت کند یا حتی از اقوام و خانواده‌ی خود که در شهر دیگری هستند دیدن کند و فراتر از همه‌ی این‌ها، زندگی او دستخوش یک زنجیره‌ی همیشه در حال تحول و غیرقابل پیش‌بینی از حکومت نظامی‌ها، ایستگاه‌های بازرسی، بسته شدن جاده‌ها، ترک دیار، وجود حصارها، دیوارها، حائل‌ها و بن‌بست‌هایی است که بدون طرح و نقشه‌ی قبلی بودن آن‌ها باعث ایجاد عدم تعادل در زندگی فلسطینی‌ها شده است. البته منظور این نیست که موانع سخت فیزیکی به شکل شهرک‌های یهودی‌نشین بی‌حساب و کتاب و شبکه‌ی جاده‌ای برای ساکنین یهود در سرزمین فلسطین احداث شده‌اند که از ورود فلسطینی‌ها به این خطه جلوگیری شود.

بر اساس گزارش روشن بانک جهانی در می ۲۰۰۷، نتیجه‌ی مقررات نظامی سرسخت اسرائیل در زندگی روزمره‌ی فلسطینی‌ها، برای آن‌ها فاجعه‌انگیز بوده است. در حالی که شهرک‌های یهودی در کرانه‌ی باختری و قدس شرقی که همگی به تخطی از حقوق بین‌الملل ساخت و ساز شده‌اند، از شدت بیش‌تری نسبت به اسرائیلی‌ها برخوردارند، شهرها و روستاهای فلسطینی‌ها به تدریج رو به سرکوبی و خاموشی است. در حالی که مهاجران یهود با آزادی تمام در مناطق اشغالی رفت و آمد می‌کنند، تلفیق حائل فیزیکی و سیستم اداری عبور و مرور که از سوی ارتش اسرائیل بر جمعیت فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی اعمال می‌شود، نه تنها فلسطینی‌های کرانه‌ی باختری را برای همیشه از فلسطینی‌های غزه، قدس

شرقی و اسرائیل (که رفت و آمد بین این مناطق برای همه‌ی آن‌ها، جز اقلیت‌ها، ممنوع است) جدا ساخته، بلکه کرانه‌ی باختری را به سه بخش جداگانه و ده منطقه‌ی محصور در آن بخش‌ها تقسیم کرده است. تقریباً نیمی از کرانه‌ی باختری برای بیش‌تر ساکنین فلسطینی آن با محدودیت روبه‌رو است و برای آن‌که فلسطینی‌ها از قسمتی از این منطقه‌ی باقی‌مانده به قسمت دیگر آن بروند، باید از اسرائیل نقاضای مجوز کنند. ممنوعیت‌های دائمی یا روی ورود به مناطق محصور و خروج از آن‌ها اعمال می‌شود (برای مثال، شهر نابلس از سال ۲۰۰۲ تحت محاصره برده است) یا روی کلیه‌ی بخش‌های جمعیتی (برای مثال، مردان مجرد زیر ۳۵ سال، هنگامی هم که اسرائیل بسته شدن مرز کرانه‌ی باختری را اعلام کند و در آن نقطه‌ی خالی عده‌ی بسیاری از فلسطینی‌ها قرار دارد، تمامی مجوزها باطل می‌شوند. در سال ۲۰۰۶، ۷۸ روز وضعیت به این شکل بود.

همچنین گزارش بانک جهانی چنین افزود «تأثیر عملی این فضای اقتصادی ازهم‌پاشیده این است که هر روز امکان دست‌یابی به کار، تحصیل، خرید، امکانات درمانی و زمین‌های کشاورزی نامطمئن‌تر می‌شود و دستخوش محدودیت‌ها و تأخیرهای مستبدانه می‌شود.» طبق این شرایط، جای تعجب نیست که دو سوم جمعیت فلسطینی‌ها تا اواسط سال ۲۰۰۶ (با درآمد کم‌تر از دو دلار در روز) به فقر مطلق رسیدند یا یک‌سوم فلسطینی‌ها در مناطق شمالی و ۸۰ درصد فلسطینی‌های غزه برای امرار معاش و بقای روزانه‌شان دست به دامن دریافت اعانه از سوی سازمان‌های امداد بین‌المللی شدند.

اسرائیل معتقد است که این اقدامات برای حمایت از شهروندان در برابر حملات فلسطینی‌ها که صدها شهروند اسرائیلی را از زمان شروع انتفاضه‌ی دوم در سال ۲۰۰۰ کشته‌اند، لازم است. فلسطینی‌ها معتقدند که چنین حملات و دیگر شکل‌های مقاومت از جمعیتی سر می‌زند که هزاران فلسطینی را از سال ۲۰۰۰ کشته‌اند، آن‌ها می‌گویند که بدون اشغالگری هیچ مقاومتی وجود نخواهد داشت و مطمئن‌ترین راه برای اسرائیل در مورد امنیت‌شان، پیروی از خواسته‌ی به‌حق

بین‌المللی مبنی بر اتمام اشغالگری است. سازمان‌های حقوق بشر و نمایندگی‌های سازمان ملل اعلام می‌کنند که اسرائیل حق دارد از شهروندانش حمایت کند، اما به این نکته نیز اشاره دارند که اشغالگری‌های نظامی از سوی حقوق بین‌الملل برنامه‌ریزی می‌شوند. در ادامه، آن‌ها عنوان می‌کنند که تا زمانی که اسرائیل در مناطق اشغالی فلسطینی بماند، از مصوبه‌ی شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر باز پس دادن منطقه تخطی کرده و هر گونه اقدام به اشغالگری، مشروط به الزامات قانونی است.

چهارمین کنوانسیون ژنو در سال ۱۹۴۹ که اسرائیل یکی از طرفین امضای آن است، دقیقاً بیان می‌کند که یک قدرت اشغالگر چه کارهایی می‌تواند انجام دهد و چه کارهایی نمی‌تواند انجام دهد. طبق ماده‌ی ۲۷ این کنوانسیون «افرادی که تحت حمایت هستند، در صورتی واجد شرایط هستند که به شخصیت، شرف، حقوق خانواده، اعتقادات و اعمال مذهبی و آداب و سنن آن‌ها احترام گذاشته شود.» تخطی از شرف و شخصیت فردی، اعدام قضایی افراط‌آمیز، شکنجه، خشونت علیه افراد و زندگی آن‌ها، گروگان‌گیری، تحت فشار قرار دادن افراد برای بیرون کشیدن اطلاعات از آن‌ها، انتقام‌جویی، انتقال و جابه‌جایی گروهی یا فردی جمعیت، شهرک و مستعمره، تخریب بی‌رحمانه‌ی اموال شخصی یا عمومی، مجازات جمعی، همگی بر اساس این کنوانسیون ممنوع هستند. گزارش‌های سازمان ملل و حقوق بشر روشن می‌سازد که تمامی این موارد از جنبه‌های متداول و معمول سیاست‌های اشغالگری اسرائیل است. یک گزارش منتشرشده توسط عفو بین‌الملل در سال ۲۰۰۱ هشدار داد که «مقامات اسرائیلی با کشتن فلسطینی‌ها در تظاهرات‌ها، ایستگاه‌های بازرسی مرزها و به گلوله بستن مناطق مسکونی و ایستگاه‌های پلیس، نسبت به انتفاضه و کشته شدن شهروندان اسرائیلی واکنش نشان داده‌اند. آن‌ها به اسم ایجاد امنیت، صدها خانه‌ی فلسطینی‌ها را تخریب کرده‌اند و مانع از عبور و مرور فلسطینی‌ها از جاده‌های مناطق اشغالی می‌شوند. تمام فلسطینی‌ها مقیم سرزمین‌های اشغالی، که بیش از

سه میلیون نفر هستند، مجازات جمعی شده‌اند.» به علاوه، بر اساس کنوانسیون ژنو، یک قدرت اشغالگر الزاماً باید از صحت و سلامت مردم مقیم سرزمین‌های اشغالی، خدمات درمانی، آزادی عبور و مرور، دسترسی به آب، غذا، کار و مؤسسات آموزشی اطمینان حاصل کند، که همه‌ی این‌ها الزاماتی هستند که اسرائیل هرگز آن‌ها را اجرا نکرده است. این قوانین تا حدی برای جلوگیری از سوءاستفاده و نیز تا حدی برای منصرف کردن کشورهای دیگر در وهله‌ی اول، نسبت به اشغالگری است و در وهله‌ی بعد در صورت اشغالگری، جلوگیری از طولانی‌تر شدن غیرضروری آن است، چون حقوق بین‌الملل اشغالگری‌های نظامی را از امور کوتاه‌مدت می‌بندارد. اشغال کرانه‌ی باختری، غزه و قدس شرقی به دست اسرائیل، بیش از چهار دهه به طول انجامیده است. اسرائیل به جای امتناع از تخطی نسبت به کنوانسیون ژنو، ادعا می‌کند که آن‌ها خواهان مناطق اشغالی نیستند؛ موضعی که از سوی شورای امنیت سازمان ملل و دیوان بین‌المللی دادگستری پذیرفته نشد. اسرائیل همچنان فشارهای خود بر فلسطینی‌ها را اعمال می‌کند، نه فقط به‌خاطر امنیتش، بلکه چون چنین فشاری چهار دهه است که آن را قادر ساخته تا کنترل منطقه را به دست بگیرد و ساده‌تر این‌که این فشارها فلسطینی‌ها را به ترک منطقه ترغیب می‌کند.

تا پایان اکتبر ۲۰۰۶، کنسولگری‌های خارجی حدود پنجاه‌هزار تقاضای مهاجرت از سوی فلسطینی‌های کرانه‌ی باختری برای تشکیل یک زندگی بهتر، دریافت کردند. در این بین، ترس از این است که بیش از ده‌ها هزار نفر از جمله بخش عمده‌ای از افراد تحصیل‌کرده طبقه‌ی متوسط اجتماع و به طرز نامتناسبی عده‌ی بسیاری از مسیحیان فلسطینی یکی پس از دیگری دیار خود را ترک می‌کنند. برای فلسطینی‌ها، تجزیه و متراکم شدن جمعیت، یک فاجعه است، اما هر فلسطینی که به هر دلیل ترغیب به ترک مناطق اشغالی شود، از نظر طراحان و سیاستمداران اسرائیل جزو معدود افرادی است که آن‌ها به آن «مسئله‌ی جمعیت‌شناسی» یا به عبارت دیگر، نسبت اهالی یهود به غیریهود سرزمین تحت کنترل دولت یهود اطلاق می‌کنند.

در این جا یک «مسئله» وجود دارد. چون تنها نیمی از ساکنین این سرزمین (که عبارتند از اسرائیل در مرزهای خود تا قبل از سال ۱۹۶۷ به علاوه مناطق به دست آمده فلسطینی ها در سال ۱۹۶۷) که تحت کنترل اسرائیل هستند. یهودی اند. با روبه رو شدن با مسئله ای انتخاب و اگذاری کنترل روی منطقه، علی رغم میل به حفظ آن، چون غریبه‌دیان هم در آن سکونت دارند. با اشغال رسمی منطقه، و در نتیجه اعطای امتیاز تابعیت ساکنین که به معنای تضعیف بیشتر جمعیت یهود نسبت به ساکنین غریبه‌یود این دولت است. اسرائیل متوقف شده است و دو سوم بقاییش به عنوان یک دولت رو به خاموشی است. اسرائیل خواهان مردم در مناطق اشغالی نیست بلکه از خواهان سرزمین آن‌ها است. این ماهیت همان مسئله ای جمعیت‌شناسی است که اسرائیل با آن روبه رو است: چگونه می‌تواند سرزمینی که می‌خواهد را بدون مردم آن به دست آورد و حفظ کند؟ چگونه می‌تواند همچنان ادعا کند که یک دولت یهود است، در حالی که نیمی از مردمی که بر آن‌ها حکم‌رانی می‌کند، یهودی نیستند؟

نگرانی‌های جمعیت‌شناسی اسرائیل بر کسی پوشیده نیست. آن‌ها این مسئله را در تیترو روزنامه‌ها و اخبار روز خود عنوان کرده‌اند. آن‌ها به صراحت سیاست‌های کنونی دولت را که به دست آریل شارون پایه‌گذاری شده و از سوی جانشینش ایهود اولمرت نیز تأیید شده و هدف اصلی آن که جداسازی و تفکیک یهودیان از غریبه‌یودیان است را موجه قلمداد می‌کنند. شارون در توجیه سیاست‌گذاری تفکیک نژاد از فلسطینی‌هایی که در سرزمینی زندگی می‌کنند که اسرائیل بر آن حکومت دارد، چنین استدلال کرد «یهودیان یک کشور کوچک دارند و آن اسرائیل است و باید هر آنچه می‌توان انجام داد تا این سرزمین در آینده هم یک دولت یهود باقی بماند. ما نمی‌خواهیم در این جا به کسی آسیب برسانیم، صرفاً یک هدف مهم و درست وجود دارد و این است که اسرائیل یک دولت یهود با اکثریت جمعیت یهود باقی بماند. این چیزی است که لازم است انجام شود و دقیقاً همان کاری است که ما انجام می‌دهیم.» طراحان متفکر و اندیشمند

سیاست‌های اسرائیل به‌صراحت همین نگرانی‌های جمعیت‌شناسی را ابراز می‌کنند. پروفسور آرنون سافرا^۱ از دانشگاه حیفا که مشاور دولت شارون بود، برآورد می‌کند که چهارصد هزار فلسطینی بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ کرانه‌ی باختری را ترک کرده‌اند. او با اشاره به سیاست‌های کنونی دولت مبنی بر تفکیک یهودیان از غریب‌هودیان در اسرائیل و مناطق اشغالی، اظهار کرد «این همان چیزی است که پس از تفکیک اتفاق می‌افتد. اگر یک فلسطینی نتواند برای کار به تل‌آویو بیاید، به عراق، کویت یا لندن خواهد رفت. من معتقدم که نقل و انتقالاتی به بیرون از این منطقه وجود خواهد داشت.» سافر مانند اسرائیلی‌های دیگر، این مسئله را «نقل و انتقال داوطلبانه» اطلاق می‌کند.

«نقل و انتقال» مفهومی با تاریخ‌چه‌ی طولانی و تثبیت‌شده در اسرائیل است. این واژه دارای حسن تعبیر جابه‌جایی یا تخلیه‌ی جمعیت بومی و غریب‌هود فلسطینی است. تنها ۲۰ درصد از جمعیت اسرائیلی حاضر در مرزهای این منطقه تا سال ۱۹۶۷، امروز، فلسطینی هستند، چون صدها هزار فلسطینی طی شکل‌گیری اسرائیل در بخش‌هایی که در سال ۱۹۴۸ فلسطین بوده، به‌زور از منطقه رانده یا منتقل شدند و علی‌رغم حق قانونی و اخلاقی آن‌ها، از بازگشت آن‌ها به منطقه به‌شدت جلوگیری شده است (همان‌طور که برای مثال، مصوبه‌ی ۱۹۴۹ مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۴۹ و بیانیه‌ی جهانی حقوق بشر تأیید کرد.) با غصب باقی‌مانده‌ی فلسطین بعد از سال ۱۹۴۸ طی جنگ سال ۱۹۶۷، که شامل کرانه‌ی باختری، غزه و قدس شرقی است، اسرائیل دوباره خود را در رأس قدرت برای کنترل سرزمینی یافت که خواهان جمعیت آن نبود. اما به نظر می‌رسید انجام آن اخراج اجباری و به‌زور که در سال ۱۹۴۸ امکان‌پذیر بود، از سال ۱۹۶۷ دشوار شده است، در نتیجه اسرائیل از اخراج و طرد کامل جمعیت فلسطینیان به «نقل و انتقال داوطلبانه» تغییر استراتژی داد.

در حالی که انتقال داوطلبانه‌ی فلسطینی‌ها از مناطق اشغالی یک هدف مقرر نشده

از سوی سیاست‌گذاری‌های دولت کنونی اسرائیل است (همان‌طور که سافر اظهار می‌کند)، انتقال اجباری همچنان هدف آشکارا اعلام‌شده‌ی حزب‌های سیاسی برجسته‌ی اسرائیل است؛ همان حزب‌هایی که تعداد زیادی از کرسی‌های پارلمان اسرائیل را اشغال کرده‌اند و به اسرائیل خدمت کرده‌اند (یا امروز خدمت می‌کنند). مولدت^۱ که یکی از این حزب‌ها است و توسط کابینه‌ی وزیر وقت، رحبعام زئیفی^۲ تشکیل شده، به‌صراحت اعلام می‌کند «سرزمین اسرائیل تا آن‌جا که به ما مربوط است، شامل کرانه‌ی باختری، غزه و قدس شرقی، متعلق به قوم اسرائیل است و فقط به ملت اسرائیل تعلق دارد». این حزب تسخیر کامل مناطق اشغالی و طرد دائمی جمعیت فلسطینی از آن‌ها را حمایت می‌کند. این حزب معتقد است در حین انتقال کامل این جمعیت، اقداماتی از قبیل ممانعت از کار باید صورت پذیرد تا «آن‌ها به مهاجرت به کشورهای دیگر ترغیب شوند». ائتلاف جناح راست اتحاد ملی که به مولدت ملحق شده، شش کرسی در پارلمان اسرائیل را به خود اختصاص داده است و این در حالی است که حزب لیکود، سرشناس‌ترین حزب مخالف، دوازده کرسی را به خود اختصاص داده است. این حزب در دولت کنونی اسرائیل هیچ پست کابینه‌ای ندارد، اما در دولت قبل و دولت قبل‌تر از آن، دارای پست بود خود زئیفی که فلسطینیان را با «آدم اشغال» و «سرطان» مقایسه می‌کرد، به‌عنوان وزیر سازمان جهانگردی و گردشگری در نخستین دولت شارون خدمت می‌کرد. او در سال ۲۰۰۱ به دست یکی از نیروهای مسلح فلسطینی ترور شد.

دقیقاً در همان دوره، در سپتامبر ۲۰۰۶، همزمان با این که سام باهور و صدها تن فلسطینی دیگر برای تمديد مجوز اقامت خود با خانواده‌هاشان در سرزمین خود تلاش می‌کردند، یکی از اعضای اسرائیلی پارلمان، ایفی ایتم^۳ (یکی از سیاست‌مداران ائتلاف اتحاد ملی) از طریق رادیو اعلام کرد که نه‌تنها اسرائیل

1. Moledet

2. Rehavam Ze'evi

3. Effie Eitam

هرگز مناطق اشغالی را ترک نخواهد کرد، بلکه باید اقداماتی درباره‌ی جمعیت فلسطینی اتخاذ کرد. ایتم استدلال کرد «با وجود این عرب‌ها غیرممکن است و ترک منطقه هم غیرممکن است» و با استفاده از واژگان اسرائیلی لفظ یهود در کرانه‌ی باختری، افزود «ما باید بیش‌تر این عرب‌ها در یهودا و سامریه (کرانه‌ی باختری) را اخراج کنیم». نظرات ایتم منجر به اعتراض و مخالفت سیاستمداران آزادی‌خواه‌تر اسرائیل شد، اما جایگاه او در بستر اسرائیل آن‌چنان که به نظر می‌رسد، وخیم نیست. اتحاد ملی یک سری رقابت‌های انتخابی تأثیرگذار به راه انداخته است. رهبران آن به اسرائیل خدمت می‌کنند. آن‌ها به‌ندرت از گروه‌های تندرو و افراطی هستند (برای مثال، زئیفی ماحصل حزب غالب کارگر بود).

آویگدور لیبرمن^۱ از حزب اسرائیل بیتنا^۲، در انتخابات اسرائیل در مارس ۲۰۰۶ با پیروی از خط‌مشی‌یی که محور اصلی آن نقل مکان فلسطینی‌های ساکن اسرائیل است - که خود شهروندان این کشور به حساب می‌آیند - و نه ساکنان سرزمین‌های اشغالی، به موفقیت چشمگیری دست یافت. آویگدور در جلسه‌ای به طرفدارانش گفت «آن‌ها هیچ جایی در این جا ندارند، آن‌ها باید اسباب و اثاثیه‌ی خود را جمع کنند و از این سرزمین بیرون روند». در کنار حزب «طیع و سر به راه کارگر، حزب اسرائیل بیتنا در حال حاضر، بخشی از حزب ائتلاف حاکم نخست‌وزیر اولمرت است و خود لیبرمن، معاون نخست‌وزیر اسرائیل است. مایه‌ی شگفتی این است که لیبرمن در یکی از شهرهای دورافتاده‌ی شوروی سابق متولد شده و مردمی که او می‌خواهد از این کشور بروند، در سرزمینی متولد شده‌اند که او وقتی یک خارجی روس‌زبان بیست‌ساله بود، پا به آن سرزمین گذاشت؛ اما او یهود است و آن مردم یهود نیستند.

نکته‌ی قابل توجه دیگری وجود دارد. هیچ یک از قوانین و مقرراتی که مانع از پیشرفت زندگی فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی (یا خود اسرائیل) می‌شود، در

1. Avigdor Lieberman

2. Yisrael Beiteinu Party

مورد یهودیانی که قصد زندگی در آن‌جا را دارند یا در خصوص سایر یهودیان اعمال نمی‌شود. قانون حقوقی اسرائیل، تمام یهودیان را اعضای ملتی می‌داند که اسرائیل ادعا می‌کند نظام حکومتی‌اش را تشکیل می‌دهند و در نتیجه واجد شرایط تابعیت فوری هستند نه حق تابعیت؛ حتی که از فلسطینی‌هایی چون سام باهور دریغ می‌شود. فلسطینی‌ها اعضای ملت یهودی نیستند و در نتیجه، حتا اگر برخی فلسطینی‌ها، در اسرائیل تابعیت داشته باشند، از مزایایی که تنها به اعضای ملت (و از سوی نهادهای ملی تعیین شده از سوی دولت مثل صندوق ملی یهود^۱ مدیریت می‌شوند) اختصاص دارد، برخوردار نخواهند شد.

بر اساس قوانین دولت اسرائیل، چیزی به عنوان ملیت خاص اسرائیلی وجود ندارد. چون همان‌طور که دیوان عالی عدالت^۲ طی حکمی در اوایل دهه‌ی هفتاد عنوان کرده «هیچ ملت اسرائیلی جدا از مردم یهود وجود ندارد. مردم یهود نه تنها متشکل از مردمان ساکن اسرائیل هستند، بلکه یهودیان پراکنده در سرتاسر جهان را نیز شامل می‌شوند.» قوانین نظامی خاصی حقوقی را برای یهودیان خارجی غیراسرائیلی امکان‌پذیر می‌سازد، یعنی همان کسانی که طبق قانون بازگشت^۳ واجد شرایط مهاجرت به اسرائیل هستند؛ قانونی که فلسطینی‌های بومی را مثلاً از دسترسی به برخی بخش‌های بسته‌ی نظامی منع می‌کند. نقل مکان یهودیان متولد خارج، به سرزمین‌هایشان در کرانه‌ی باختری و قدس شرقی، کاری که تقریباً نیم میلیون نفر از این ساکنین انجام داده‌اند، از سوی اسرائیل به شدت تشویق می‌شود، در حالی که حق فلسطینی‌هایی مثل سام باهور برای بازگشت به سرزمین آبا و اجدادیش، در مناطق اشغالی به شدت محدود است و در صورتی که زمین و خانه‌ی این فلسطینی‌ها در داخل خود اسرائیل باشد، از آن‌ها ممانعت می‌شود. سیاست‌های اسرائیل بر اساس این دیدگاه تسهیل و جهت‌گیری می‌شود که «سرتاسر سرزمین اسرائیل» حق انحصاری یهودیان است. معمولاً از دادن مجوز

1. Jewish National Fund

2. High Court of Justice

3. Law of Return

به فلسطینی‌ها امتناع و خانه‌های آن‌ها دائم تخریب می‌شود، اما انگیزه‌هایی در دولت وجود دارد که خرید یا اجاره‌ی فضا در شهرک‌های واقع در مناطق اشغالی را برای افراد یهودی و خانواده‌هایشان آسان‌تر می‌سازد. مدارس فلسطینی‌ها رو به افول هستند، دائم بسته می‌شوند، دانش‌آموزان و معلمان همگی مثل هم برای رسیدن به کلاس درس، با خطر عبور از ایستگاه‌های بازرسی و رفت و آمد در ساعات ممنوع روبه‌رو هستند، در حالی که در شهرک‌های یهودی‌نشین یارانه‌های دولتی سخاوتمندانه‌ای برای مدارس وجود دارد. اسرائیل به شکل غیرقانونی صدها میلیون دلار مالیات دریافتی را که به نفع دولت خودگردان فلسطین وصول شده است را نگه داشته، در حالی که در مورد یهودیانی که برای سکونت در اراضی اشغالی انتخاب شده‌اند، تخفیفات گسترده‌ی مالیاتی اعمال می‌شود. جاده‌های فلسطینی‌ها اگر باز هم باشند یا دائم با مانع راه‌بست مسدود هستند یا محاصره و در دست ساخت هستند، اما جاده‌های ویژه‌ی برای استفاده انحصاری ساکنین یهودی وجود دارد که رفت و آمد به محل کارشان در اسرائیل را آسان‌تر می‌سازد. حضور یک نیروی نظامی اسرائیلی سرسخت که تنها علت وجود آن تضمین امنیت ساکنین یهودی است، عرصه‌ی زندگی را بر فلسطینی‌ها تنگ‌تر می‌کند. یک سیستم قانونی و اداری هست که در مورد جمعیت یهود مناطق اشغالی اعمال می‌شود که همان قانون مدنی اسرائیل است و قانون دیگری هست که در مورد جمعیت فلسطینی‌ها اعمال می‌شود که همان قانون نظامی است.

در اصل، مناقشه میان اسرائیل و فلسطین بسیار ساده است. این مناقشه در مورد مذهب نیست. در مورد امنیت هم نیست. در مورد تروریسم نیست. بلکه در مورد سرزمین است. یا دقیق‌تر بگویم، نزاعی است که طبق نظر جامعه‌شناس فقید اسرائیلی باروک کیمرلینگ^۱، از دو انگیزه‌ی خاص متقابل در صهیونیسم نشأت می‌گیرد: «تحکم صهیونیستی برای داشتن بیش‌ترین حد ممکن از اراضی سرزمین مقدس در مقابل تحکم صهیونیستی دیگری که سکونت عده کثیری

از یهودیان در سرزمینی که ترجیحاً خالی از وجود اعراب است را تضمین می‌نماید. مسئله‌ی صهیونیست‌ها همیشه این بوده و هست که سرزمینی که آن‌ها خواهانش هستند، ریشه‌ی غیریهود دارد. هنگامی که برنامه‌ی صهیونیست در جدیدترین مرحله در اوایل قرن بیستم در دست اقدام قرار گرفت، عرب‌های فلسطینی ۹۳ درصد جمعیت سرزمینی را تشکیل می‌دادند که صهیونیست‌های اروپایی مهاجر در صدد تبدیل آن به یک دولت یهودی بودند. با نهای شدن طرح ساخت شهرک، عرب‌های فلسطینی غیریهود همچنان اکثریت جمعیت سرزمینی را تشکیل می‌دادند که به اشغال ارتش اسرائیل درآمده و یهودیان در آن مستقر شده‌اند، اما هنوز رسماً بخشی از کشور یهودی نشده است. به میل خود رفتار کردن در یک سرزمین اشغالی همیشه با خشونت همراه بوده و هست. هیچ مردمی در طول تاریخ جهان از سرزمین خود بیرون نرفته‌اند، مگر آن‌که مردم دیگری آن‌ها را مجبور به این کار کرده باشند.

ولادیمیر ژابوتنسکی^۱، پدر صهیونیسم تجدیدنظرطلب^۲، در مقاله‌ای پیشگویانه در سال ۱۹۲۳ به نام دیوار آهنین چنین نوشت «هر فرد بومی، چه متمدن و چه غیر متمدن، کشور خود را به عنوان سرزمین ملی خود می‌شناسد که همیشه اشراف کامل به آن دارد. سازشگران زمان ما در تلاشند تا ما را متقاعد کنند که عرب‌ها انسان‌های ابله‌ای هستند که برای رسیدن به اهداف خود می‌توان به طریقی نرم‌خویانه آن‌ها را فریب داد یا افراد پول‌دوستی هستند که برای دست‌یابی به اهداف فرهنگی و اقتصادی، حقوق طبیعی و مادرزادی خود را در فلسطین رها می‌کنند. من این ارزیابی در مورد عرب‌های فلسطین را بی‌چون و چارارد می‌کنم. به لحاظ فرهنگی، آن‌ها پانصد سال از ما عقب‌ترند. به لحاظ معنوی، آن‌ها بردباری یا عزم جزم ما را ندارند، اما همین مسئله تمام اختلافات داخلی ما را به نهایت می‌رساند. ما می‌توانیم تا جایی که می‌شود از مقاصد خوبمان

1. Vladimir Jabotinsky
2. Revisionist Zionism

صحبت کنیم، اما آن‌ها هم مثل ما آن‌چه که به نفعشان نیست را می‌فهمند. عشق و علاقه‌ی غریزی آن‌ها به فلسطین مانند عشق و علاقه‌ی یک آرتمی^۱ به مکزیکی یا علاقه‌ی یک سو^۲ به علفزارهایش است.» نکته‌ای که ژابوتنسکی به آن اشاره کرد، بسیار ساده بود. اگر او استدلال کند «هر فرد بومی تا زمانی که امید به رهایی از خطر افراد یهودی خارجی داشته باشد، در برابر این افراد مقاومت خواهد کرد.» در این صورت، نکته‌ی اصلی این نیست که صهیونیست باید طرح خود برای تبدیل فلسطین به یک دولت یهودی کنار گذارد، بلکه نکته این‌جا است که این طرح تنها تحت تأثیر غلبه بر عزم راسخ فلسطینی‌ها خواهد بود. استعمارگری صهیونیست حتا در محدودترین شکل یا باید برای ایستادگی در برابر خواسته‌ی جمعیت بومی تسلیم شود یا در این باره دست به اقدامی بزند. بنابراین این استعمارگری می‌تواند ادامه یابد و تنها تحت حمایت نیروی مستقل از جمعیت بومی گسترش یابد، دیوار آهنی که جمعیت بومی قادر به شکست آن نخواهند بود. به‌طور کلی، این سیاست ما در برابر عرب‌ها است. تدوین این سیاست به هر شیوه‌ی دیگری تنها ریاکاری خواهد بود.»

مطابق با نوشته‌های ژابوتنسکی در دهه‌ی بیست، دیوار آهنی تنها یک استعاره است، اما اسرائیل در چند سال گذشته چندین دیوار آهنی واقعی ساخته که حائل از جنس بتون و فولاد است و جوامع فلسطینی در مناطق اشغالی را احاطه کرده است و سیاستی که ژابوتنسکی در سال ۱۹۲۳ به‌صورت تئوری عنوان کرد، طی دو دهه قبل از این‌که جنگ علیه فلسطینی‌ها به‌طور جدی آغاز شود، در سال ۲۰۰۸ به همان شکلی که او گفته بود، به واقعیت پیوست. این کتاب به توصیف نحوه‌ی به وقوع پیوستن این اتفاق پرداخته و این‌که چطور این درگیری می‌تواند با توجه به آن‌چه رخ داده، به صلح بینجامد و حل شود.